

شریعتی و فلسفه

منبع: روزنامه ایران، روز دوشنبه، مورخ: ۹۶/۵/۳۰

سروش دباغ: شریعتی وقتی با فلسفه در پیچید و آن جمله مشهور «فلاسفه پوفیوزهای تاریخ‌اند» را می‌گویند به نظر می‌رسد به تمام فیلسوفان نقد ندارد، بلکه از تفکیک ابوذر/ابوعلی استفاده می‌کند. تفکیکی که معطوف به ذم و نقد فلسفه‌ای بوده که از آن بی‌عملی درمی‌آمده است. یعنی بوعلی سینا برای شریعتی نمادی است از فرهنگ اسلامی، که دعوت به حرکت و تشویق و تغییر دادن نمی‌کند. این برخلاف ابوذر که نماد اسلام انقلابی است که شخصیت‌اش اشرافی‌گری زمان عثمان را بر نمی‌تابد. شریعتی مفتون و مسحور این شخصیت است. شریعتی به یک معنا متفکر اگزیستانسیالیست است و تولید ایده می‌کند و چنین کسی نمی‌تواند با نفی و مطلق‌اندیشیدن بر سر مهر نباشد.

درسگفتارهای متعددی درباره وی عرضه داشته است، این پرسش را مطرح کردم که «آیا بواقع دکتر شریعتی ضد فلسفه بوده است یا اینکه اقتضائات زمانی در اینگونه اظهارنظرهای جنجالی وی نسبت به اهالی فلسفه دخیل بوده‌اند؟» در ابتدا وی با بیان اینکه تنها نگاهی گذرا به نوشته آقای قوچانی داشته و نمی‌تواند در باب نوشته ایشان اتخاذ موضع کند، گفت: چند نکته در اینجا هست که بهتر است باهم مدنظر قرار گیرند؛ نخست اینکه شریعتی دارای تحصیلات رسمی در هیچ زمینه فلسفه غرب و فلسفه اسلامی نبود. دوم، باید توجه داشت که شرکت شریعتی در کلاس‌های ژرژ گوروویچ (جامعه‌شناس فرانسوی) و برخی دیگر از جامعه‌شناسان آن روزگار و ذهن نقاد و فوق‌العاده تیزی که او داشت، سبب شده بود تا برخی فکر کنند ایشان در جامعه‌شناسی هم تحصیلات رسمی داشته است، اما اینچنین نبود. او در ایران تاریخ‌ادیان و اسلام‌شناسی درس می‌داد و سنتزها و ایده‌های نو خود را در آنجا به مخاطب عرضه می‌کرد.

نویسنده کتاب تازه انتشار یافته «حریم علف‌های قربت» بر این باور است که شریعتی با فلسفه اگزیستانسیالیستی معاصر آشنا بود و در آثارش استشهاداتی به سارتر، به کامو، به هایدگر داده است، اما پاره‌ای از این استشهادات خصوصاً استشهادات مربوط به هایدگر دقیق نیست.

او در ادامه با اشاره به مصاحبه اخیر خود با روزنامه ایران که در آن آرا و اندیشه‌های شریعتی را به سه دوره پیشا-ارشاد، حسینیّه ارشاد و پسا-ارشاد تقسیم‌بندی کرد و شریعتی دوران پسا-ارشاد را برخلاف شریعتی انقلابی دوران ارشاد، یک اصلاح‌طلب برشمرد، بیان داشت: دغدغه‌های اگزیستانسیالیست که مخصوصاً در آثار اگزیستانسیالیست‌های فرانسوی، بروز و شیوع کرده، کاملاً از شریعتی یک «متفکر اگزیستانسیالیست معاصر ایرانی» ساخته است مثل سپهری و فروغ فرخزاد. اما «متفکر اگزیستانسیالیست» بودن با «فیلسوف اگزیستانسیالیست» (بودن، دو مقوله است. رابطه اینها به تعبیر منطقیون، عموم و خصوص من وجه است. هم هستند فیلسوفانی که فیلسوف اگزیستانسیالیست‌اند، هم هستند فیلسوفانی که غیر اگزیستانسیالیست‌اند و هم هستند غیر فیلسوفانی که متفکر اگزیستانسیالیست‌اند؛ یک شق چهارم هم وجود دارد که شریعتی از شق سوم است. یعنی متفکران اگزیستانسیالیست غیر فیلسوف که تحصیلات رسمی فلسفه نداشتند و معلمی فلسفه نکرده بود.

دباغ سپس در پاسخ به پرسش اصلی این گزارش عنوان کرد: شریعتی وقتی با فلسفه در پیچید و آن جمله مشهور «فلاسفه پوفیوزهای تاریخ‌اند» را گفت، به نظرم این حرف را بیشتر در دل سنت اسلامی تقریر کرده است و به فلاسفه غربی در این

خصوص عنایتی نداشته است؛ بخصوص همان طور که از آثارش برمی آید، با اگزیستانسیالیست‌هایی مثل سارتر و هایدگر بر سر مهر بوده است. ثانیاً در سنت اسلامی نقدی به تمام فیلسوفان ندارد، بلکه تا جایی که آشنایی داشته دست به این کار می‌زند و از تفکیک ابوذر/بوعلی استفاده می‌کند. تفکیکی که معطوف به ذم و نقد فلسفه‌ای بوده که از آن بی‌عملی درمی‌آمده است. یعنی بوعلی سینا برای شریعتی نمادی است از فرهنگ اسلامی، که دعوت به حرکت و تشویق و تغییر دادن نمی‌کند. او ادامه داد: این برخلاف ابوذر که نماد اسلام انقلابی است که شخصیت‌اش اشرافی‌گری زمان عثمان را بر نمی‌تابد و به ربنه تبعید می‌شود. شریعتی مفتون و مسحور این شخصیت است و توسعاً چنین شخصیت‌هایی را در دل سنت اسلامی در پیش می‌گیرد. من ۲۵ صفحه را به این معنا می‌فهمم نه به معنای قلم بطلان کشیدن بر آرگومنتیشن یعنی «استدلال کردن فلسفی» و «تفکر انتقادی». مسلماً شریعتی اینگونه نبود که سبک سخنانش مانند فیلسوفان باشد یا پاره‌ای از متفکرانی که در ژانر تفکر انتقادی مثل پوپر یا کانت یا آیزنبرلین سخن می‌گویند و کار می‌کنند، اما من توسعاً از دل این سخنان شریعتی، ستیز با فلاسفه و تحقیر آن را نمی‌فهمم. نویسنده کتاب «در باب روشنفکری دینی و اخلاق» با تأکید بر این نکته که شریعتی بیشتر با فلسفه‌ای که از منظر او دعوت به خمودی و سکون و رکود می‌کند، در می‌پیچد و بوعلی را هم به این معنا تخفیف می‌کرد و کسانی مانند خواجه نصیر و برخی شخصیت‌های فرهنگی دیگر را به واسطه مراقت و دوستی با حاکمان زمانه مورد سرزنش قرار می‌دهد تا جا را برای مجاهدان و کسانی که دغدغه‌های عدالت‌طلبانه دارند، برکشد، بیان داشت: من کل فضای نگاه شریعتی به تفلسف و فلسفه‌ورزی را اینگونه می‌فهمم، نه اینکه مشخصاً با هر نوع سخن نقادانه و آنتارتودوکس (خلاف عرف و سنت) درپیچد. خود او هم به‌عنوان یک رفرمیست و نواندیش دینی در پی گفتن حرف‌های آنتارتودوکس بود. کویریات وی را هم باید در ذیل آن دغدغه‌های اگزیستانسیالیستی و وجودی گرفت. یعنی یک نوع از تفلسف، که دست کم از قرن نوزدهم به این سو، ادبیاتی دارد که کسانی مانند داستایوفسکی هم متعلق به این نحله تفکرند و شریعتی در سنت تفکر دینی در این دسته قرار می‌گیرد.

دباغ در پایان تصریح کرد: شریعتی به یک معنا متفکر اگزیستانسیالیست است و تولید ایده می‌کند و چنین کسی نمی‌تواند با نفی و مطلق اندیشیدن بر سر مهر نباشد. من عبارت «پوفیوزان تاریخ» را هم اگرچه تعبیر خوبی نیست در همین کانتکستی که اشاره کردم، می‌فهمم. همچنین باید عنوان کنم که نقل قول چند پارگراف از هر نویسنده و متفکری را بدون توجه به روح حاکم بر منظومه فکری و اندیشه‌ای آنان، نوعی مثله کردن به حساب می‌آید.

با این اوصاف ایران تجددگرای معاصر هنوز از احیا و ترمیم اندیشه‌ها و گرایش‌های مکاتب فکری خود رنج می‌برد و در تربیت و معرفی متفکران دینی و علمی‌ای که بتوانند همانند شریعتی در زندگی و ذهن آحاد ملت ایران نفوذ داشته باشند و در لحظه‌های سرنوشت‌ساز تاریخی در وحدت‌بخشی و هم‌اندیشی عمومی به یاری آنها بیایند، مسیری سربالا را پی گرفته است. اکنون که در دوران پست مدرن و مواجهه با انقلاب تکنولوژیکی چهارم به سر می‌بریم، شاید شالوده مباحث مطرح شده منتقدان و موافقان نواندیشی و به طور اخص روشنفکری دینی را از منظری وسیع‌تر بتوان مورد واکاوی قرار داد، یعنی «جدال جامعه‌شناسی و علم». حال در این میان پرسشی دیگر مطرح می‌شود، علم و جامعه‌شناسی بر مبنای معرفت و فضیلت الهی یا انسانی؟